

نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی دانش اخلاق اسلامی از منظر روایات

عباسعلی فراهتی*

زهرا زمانی قورتانی**

چکیده

همان‌گونه که اندیشمندان بزرگ اسلامی، اعم از دانشمندان امامیه و عالمان اهل سنت، بر این حقیقت اذعان کرده‌اند، امیرمؤمنان(ع) در تمامی علوم اسلامی از جمله صرف و نحو، بلاغت، فقه، علوم قرآن و حدیث، اخلاق و دانش کلام و حکمت الهی و عرفان اسلامی،... سرآمد همگان در طول تاریخ بوده است.

دانش اخلاق را علم و فنی تعریف کرده‌اند که در آن از شناخت خیر و شر بحث می‌شود تا انسان به انتخاب خیر ملزم شود. این دانش سرنوشت‌ساز در بین سایر دانش‌های دیگر اهمیت والایی دارد و بر این اساس، بررسی آن، حساسیت و اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

در این مقاله کوشش شده است ضمن معرفی این دانش، پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی بیان و از دو جنبه اخلاق فردی و اجتماعی بررسی شود؛ همچنین، بعضی از زیرشاخه‌های اخلاق فردی مانند تقوا، صدق و راستی و عجب و نیز برخی از زیرشاخه‌های اخلاق اجتماعی مانند ادای امانت، تواضع و عدالت مطرح و دیدگاه‌های امیرالمؤمنین(ع) و عملکرد آن حضرت(ع) در این زمینه از هر دو بُعد نظری و عملی بیان و وجود ملکات و حالات ارزنده نفسانی در وجود حضرت(ع) توصیف و در نهایت به این مطلب دست یافته شود که اندیشه‌های ناب محمدی(ص) در وجود امیرالمؤمنین(ع) بارور شده و آن حضرت(ع) با عمل به

* استادیار دانشگاه کاشان a.farahati@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول) zzamani38@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۸

آنچه که به آن علم یافته و اندیشه‌های نورانی که در وجودش شکوفا شده بود، در پی اثرگذاری آن اندیشه در افکار مردم جامعه زمان خود و پس از آن بوده است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین، دانش اخلاق، اسلام.

۱. مقدمه

دانش اخلاق از جمله دانش‌هایی است که فراگیری آن بر همه سفارش شده است؛ چراکه زینت‌دادن روح به این دانش و در پی آن عمل به این علم، آدمی را در جرگه انسان‌های وارسته و سالک قرار می‌دهد. هرچند انسان به تمامی معارف الهی نیازمند است، نیازمندی روح او به این معرفت (یعنی دانش اخلاق) و به دنبال آن تهذیب روح بیشتر است. با تهذیب روح، حل بسیاری از مشکلات بر انسان آسان می‌شود؛ و در این مسیر، علم و اراده انسان می‌تواند راهگشا باشد. پس ضروری است که در راه تعلیم و تعلم آن کوشید؛ و مناسب‌ترین روش تعلیم و تعلم آن این است که با استفاده از منابع اصیل این علم، راه را برای شناخت آن هموار کرد، تا هرکس که اندک میلی بر اصلاح نفس خود دارد، با جست‌وجو در این منابع شناختی، بر علم خود بیفزاید و با عمل به آنچه فرا گرفته است، زمینه را برای تربیت و تهذیب نفس فراهم آورد.

با این بیان می‌توان گفت که بررسی دانش اخلاق اسلامی، اهمیت والایی دارد. از طرفی، امیرالمؤمنین(ع) تندیس اخلاق اسلامی است؛ زیرا آن حضرت(ع) پس از دردست‌گرفتن زمام حکومت اسلامی، از آنجا که جامعه در زمینه‌های مختلف به اصلاحات نیاز داشت، اقدامات گسترده‌ای در بازگشت جامعه اسلامی به عصر رسالت و پیروی از قرآن و سنت نبوی به عمل آورد که مهم‌ترین آنها، تلاش آن حضرت(ع) در تغییر ساختار فکری - اخلاقی جامعه اسلامی بود. در این راستا، به معرفی الگوی برجسته‌ای در اخلاق نیاز است؛ از این روی، با اثبات نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی این دانش، می‌توان گامی مؤثر در این مسیر برداشت و به این سؤال پاسخ داد که آموزه‌های امام علی(ع) در بُعد نظری و عملی تا چه میزان دانش اخلاق اسلامی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

در زمینه اخلاق و نهج‌البلاغه، آثاری چندی به نگارش درآمده که در آنها اخلاق محور بحث قرار گرفته و پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی با توجه به بیانات امیرالمؤمنین(ع) بیان شده است (از جمله: سیری در نهج‌البلاغه از مرتضی مطهری، اخلاق در نهج‌البلاغه از

سیدکاظم ارفع، و اخلاق در نهج البلاغه از سیدحسین هاشمی؛ ولی افق دید آنها با مقاله حاضر متفاوت می‌نماید.

۲. مفاهیم بنیادی

۱.۲ اخلاق

با جست‌وجو در کتاب‌های لغت می‌توان بر این مطلب تصریح کرد که «اخلاق» جمع واژه «خُلُق» و «خُلُق» است و در معانی متعددی مانند دین، طبع، سنجیه، خلیقه (به معنای طبیعت و سرشت) کاربرد دارد. حقیقت «خُلُق» را صورت باطنی انسان دانسته‌اند که صفات و مفاهیم ویژه خود را دارد و آن را در برابر صورت ظاهری انسان، با ویژگی‌ها و معانی مخصوص به خود، قرار داده‌اند؛ و برای این دو (شکل باطنی و ظاهری انسان)، ویژگی‌های پسندیده و ناپسند است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۸۷/۱۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۱۵۸/۵؛ جوهری، ۱۴۲۸ق: ۳۱۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۱۵۱/۴). راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق: ۲۹۷)، «خَلَق» و «خُلُق» را در اصل یکی دانسته است، مانند «شَرَب» و «شُرْب»؛ ولی «خَلَق» به هیئت و اشکال و صورت‌هایی که با چشم دیده و ادراک می‌شود، اختصاص می‌یابد و «خُلُق» ویژه نیروها و سرشت‌هایی است که با بصیرت درک می‌شوند.

حاصل تعریفی که از دیدگاه اندیشمندان اسلامی — از جمله ابن‌مسکویه (۱۳۹۸ق: ۵۱)، خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۶۹الف: ۱۰۲)، ملامحسن فیض کاشانی (۱۳۶۵: ۹)، محمدباقر مجلسی (۱۴۰۳ق: ۳۷۲/۶۸)، محمد مهدی نراقی (۱۳۶۷: ۴۲) — از اصطلاح اخلاق به دست می‌آید، این است که اخلاق، ملکه‌ای نفسانی در وجود انسان است که او را به انجام اعمال و کسب صفات پسندیده و ناپسند تشویق می‌کند. این ملکه ممکن است از طبیعت و مزاج شخص و یا بر اثر ممارست و مجاهدت نفس حاصل شود. اگر آن اعمال یا صفات مطابق با عقل و شرع باشد، به آن اخلاق پسندیده می‌گویند و اگر برخلاف آن دو باشد، به آن اخلاق ناپسند اطلاق می‌شود.

۲.۲ علم اخلاق

اندیشمندان اسلامی در زمینه علم اخلاق تعاریف بسیاری ارائه داده‌اند که مفهوم کلی آن را می‌توان در یک جمله از قول شهید مطهری بیان کرد: دانش اخلاق تنها علم چگونه زیستن

نیست بلکه علم چگونه بودن نیز است (۱۳۷۷: ۱۹۱). در واقع می‌توان گفت دانش اخلاق هم علم است هم فن؛ دانشی است که مهلکات و منجیات را معرفی می‌کند و سعادت حقیقی را — که دستیابی به مرتبه قرب خداوند است — در پرتو آگاهی و علم، و از طرفی، عمل به این دانش، برای بشر مهیا می‌سازد و پس از شناخت خیر و شر، به انسان کمک می‌کند نفس خویش را به انجام اعمال خیر و پسندیده تشویق کند و از انجام اعمال شر و ناپسند بازدارد (ابن مسکویه، ۱۳۹۸ق: ۵۴؛ طوسی، ۱۳۶۹الف: ۴۸؛ نراقی، ۱۳۶۷: ۳۵؛ طباطبایی، بی‌تا: ۳۰۰/۲؛ بامداد، بی‌تا: ۱۷).

دانش اخلاق از دو بخش دانش اخلاق نظری و اخلاق عملی تشکیل شده است. در بخش نخست آن (اخلاق نظری)، قواعد و اعمال اخلاقی و قضاوت افعال انسان‌ها بررسی می‌شود و این بخش به‌نوعی دربرگیرنده توصیه‌های اخلاقی است؛ و در بخش دوم آن (اخلاق عملی)، این توصیه‌ها در افعال انسان‌ها جهت‌دهی می‌شود.

۳.۲ موضوع علم اخلاق

اندیشمندان علم اخلاق، موضوع این علم را با توجه به بررسی‌هایی که در این علم انجام داده و تعاریفی که از آن ارائه داده‌اند، مشخص کرده‌اند.

— بعضی بر این اعتقادند که موضوع علم اخلاق، «نفس ناطقه» انسانی است؛ چراکه حقیقت انسان، نفس او است و نفس انسانی با رسوخ خلقی خاص در آن، سبب انجام گرفتن کردارهای نیک یا بد خواهد شد. (ابن مسکویه، ۱۳۹۸ق: ۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۹الف: ۴۸؛ نراقی، ۱۳۶۷: ۴۲؛ نراقی، ۱۳۷۱: ۳۲)

— برخی، بیشتر بر جنبه رفتاری و عملی تأکید می‌کنند و موضوع این علم را رفتارهای اختیاری انسان می‌دانند. (امین، ۱۹۷۴م: ۱۴؛ بامداد، بی‌تا: ۱۳۶؛ مغنیه، ۱۳۸۶: ۲۳)

— عده‌ای دیگر معتقدند که موضوع علم اخلاق، تکلیف و راه رسیدن به سعادت است و تعیین بهترین طریقه عمل و پسندیده‌ترین شیوه زندگی، هدف و فایده آن است. (نبهی، ۱۳۳۰: ۵)

— اما دیدگاه دیگری هم در این زمینه مطرح است که در آن، هم صفات و ملکات نفسانی و هم رفتار و اعمال انسان موضوع علم اخلاق معرفی می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۹۸)

بنابراین، در مجموع می‌توان گفت: موضوع علم اخلاق، وسیع است و ملکات و حالات نفسانی و افعالی را که رنگ ارزشی داشته باشد، شامل می‌شود.

۳. زمینه‌های تاریخی

بی‌شک، بحث‌های اخلاقی از زمانی که انسان بر روی زمین قدم گذاشت، آغاز شده است؛ زیرا نه تنها حضرت آدم(ع) — که پیامبر خدا بود — فرزندان را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت، بلکه خداوند هم از همان زمان که آن حضرت(ع) را آفرید و ساکن بهشت ساخت، مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی خود به او آموخت. سایر پیامبران الهی، یکی پس از دیگری، به تہذیب نفس و تکمیل اخلاق — که خمیرمایهٔ سعادت انسان‌هاست — پرداختند؛ اما بزرگ‌ترین معلم اخلاق، پیامبر اسلام(ص) است که با شعار «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند دربارهٔ او فرمود:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ. (القلم/۴)

اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است.

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که از قدیم آنها را به‌عنوان معلم اخلاق می‌شمردند؛ مانند افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان. به هر حال، بعد از پیامبر اسلام(ص)، امامان معصوم(ع) به گواهی روایات به دلایل اخلاقی گسترده‌ای که از آنان نقل شده است، بزرگ‌ترین معلمان اخلاق بوده‌اند؛ و اینان بزرگوارانی بودند که در مکتب آنها، مردان برجسته‌ای که هر کدام را می‌توان یکی از معلمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند. زندگی پیشوایان معصوم(ع) و یاران بافضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضایل آنهاست(مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۳۹).

بنا بر دیدگاه برخی از بزرگان و صاحب‌نظران در علوم اسلامی، حضرت علی(ع) را می‌توان واضع علوم چون علم قرائت، تفسیر، حدیث، نحو، اخلاق... در اسلام معرفی کرد(ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۸۱۶/۱؛ صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۰۴). آن حضرت(ع) هنگام بازگشت از صفین، نامه‌ای برای فرزندش، امام حسن مجتبی(ع)، نوشتند. این نامه را علمای ما از چندین طریق نقل کرده‌اند؛ از جمله ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی(در کتاب الرسائل) و نیز پیشوای اهل سنت، ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری که در کتاب خود با عنوان *الزواجر والمواعظ*، این نامه را به‌طور کامل آورده و چنین گفته است: «اگر از حکمت چیزی

باشد که باید آن را با طلا نوشت، این نامه است...». این نامه، طولانی است که امام(ع) همه ابواب علم اخلاق و راه‌های سلوک اخلاقی را در آن گرد آورده و تمامی منجیات و مهلکات و ابواب در راه‌های هدایت و ملکات فاضله و اسباب سعادت و راه‌هایی از آن مهلکه‌های اخلاقی و چگونگی رسیدن به درجات اعلای فضیلت را با بهترین عبارات بیان فرموده‌اند. شریف رضی نیز که بخشی از سخنان امیرالمؤمنین(ع) را گرد آورده، این نامه را در *نهج البلاغه* نقل کرده است (صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۰۴).

پس از امیرالمؤمنین(ع)، می‌توان از شیعیان آن حضرت که در این علم مقامی بس بزرگ دارند، نام برد. این افراد، صحابه، تابعین و یاران متأخر دیگری را دربر می‌گیرد که برخی با وجود اینکه آثار مکتوبی در این زمینه نداشته‌اند، معلم اخلاق خوبی بوده‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابو عبدالله سلمان فارسی، ابوذر غفاری، همام بن عباد بن خثیم، نوف بکالی، جارود بن منذر کوفی، و ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی اشاره کرد؛ و در مقابل این افراد، از گروهی نام برد که آثار مکتوبی در این زمینه از خود به جای گذاشته‌اند، از جمله: ابویعقوب اسماعیل بن مهران بن ابی نصر (صاحب کتاب *صفة المؤمن والفاجر*)، ابو محمد حسن بن شعبه حرّانی (صاحب کتاب *تحف العقول*)، ابو محمد جعفر بن احمد قمی (صاحب کتاب *المانعات من دخول الجنة*)، و ابوعلی احمد بن محمد بن مسکویه که کتابی با عنوان *طهارة النفس یا تهذيب الأخلاق و تطهير الأعراق* در علم اخلاق نگاشته است (صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۱۶ - ۴۰۵).

علاوه بر این، کتاب‌های گرانبهای دیگری را عالمان برجسته‌ای در زمینه علم اخلاق به رشته نگارش درآورده‌اند که مجال ذکر و بحث از آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ چراکه نوشتن تاریخ علم اخلاق در اسلام و جهان تشیع، و برشمردن تمامی رجال این علم و همه کتاب‌هایی که در آن نگاشته‌اند و بحث از مندرجات آنها (اگر که از حوادث طبیعی روزگار، جان سالم به‌در برده باشند)، لوازم و امکانات ویژه خود را می‌طلبند که در این نوشتار مقدور نیست.

علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی نیز در اثر معروف خود *الذریعه الی تصانیف الشیعه* (۱۴۰۳ق: ج ۱)، از چندین کتاب که در این زمینه به نگارش درآمده، نام برده است.

پس از طرح این مباحث، می‌توان گفت که نخستین معلم اخلاق در اسلام قرآن کریم و سپس سنت پیامبر(ص) است؛ اما نوشتن رساله‌ای مستقل در این باره — که در

اصطلاح وضع و تدوین خوانده می‌شود — از امام علی بن ابی طالب (ع) آغاز شده است. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۳۲۳)

۴. امام علی (ع) و دانش اخلاق اسلامی

در تعریف دانش اخلاق عنوان شد که این دانش از دو رکن تشکیل شده است: ۱. آگاهی و علم، ۲. عمل. می‌توان گفت بین این دو رکن ارتباط متقابل وجود دارد؛ چنان‌که حضرت علی (ع) در کلامی به این مطلب اشاره فرموده و هماهنگی آنها را ضروری دانسته‌اند:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أُجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ.
(نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶)

علم و عمل، پیوندی نزدیک دارند: کسی که دانست، باید به آن عمل کند؛ چراکه علم، عمل را فرا می‌خواند، اگر پاسخ داد می‌ماند، وگرنه کوچ می‌کند.

از آنجا که هدف در این مقاله، بررسی نقش امیرالمؤمنین (ع) در دانش اخلاق اسلامی است، در بُعد نظری توصیه‌ها و سخنان حضرت (ع) در باب فضایل و یا رذایل مطرح شده ارائه می‌شود و آنگاه در بُعد عملی، امیرالمؤمنین (ع) به عنوان الگوی مجسم اخلاق اسلامی معرفی و به برخی صفات و ویژگی‌های اخلاقی که آن حضرت (ع) در عمل به آنها پایبند بودند (و در واقع با تأمل بر آن اعمال می‌توان به حقیقت اخلاق اسلامی پی برد)، اشاره می‌شود.

شایان ذکر است که با توجه به گستردگی این نوع مباحث اخلاقی، در اینجا به توصیف برخی صفات به شکل گزینشی اکتفا و در دو گفتار تحت عنوان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی درباره آنها بحث می‌شود.

۱.۴ اخلاق فردی

اخلاق فردی بخشی از اخلاق به معنای عام و شامل مجموعه‌ای از ملکات و صفات خوب و بدی است که انسان با آراستن نفس به صفات و ملکات خوب و پیراستن نفس از صفات و ملکات بد و رعایت فرامین الهی، خود را به اخلاق الهی متخلق می‌کند و خلیفه او در زمین می‌شود. بنابراین، تزکیه و تهذیب نفس، نقش بسیار مهمی در سازندگی اخلاق فردی

دارد؛ و می‌توان گفت شناخت فضایل و رذایل اخلاقی آنگاه که در قلمرو حالات و رفتار شخصی انسان قرار می‌گیرد، به آن اخلاق فردی گفته می‌شود. به یقین، امام علی(ع) مظهر همه کمالات و صفات پسندیده بود. آن حضرت(ع)، چه در صورت و چه در سیرت، بعد از رسول خدا(ص) بی‌همتا بود، آن‌چنان‌که پیامبر(ص) خطاب به آن حضرت(ع) فرمودند: «النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۲۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۵/۳۶).

۱.۱.۴ تقوا

۱.۱.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰)

امیر مؤمنان(ع) می‌فرماید: تقوا در رأس همه ارزش‌های اخلاقی است.

«تقوا» پرهیز از معاصی و گناهان است از بیم خدای تعالی و دوری از او؛ و درحقیقت مرکب از سه چیز است:

۱. خوف،
۲. دوری از معاصی،
۳. طلب قربت که در دوری از دنیا است. (طوسی، ۱۳۶۹ب: ۳۹)

«تقوا» در نگاه امیرالمؤمنین(ع) عبارت است از:

نیروی روحانی که بر اثر تمرین‌های زیاد پدید می‌آید؛ و پرهیزهای معقول و منطقی از یک طرف سبب و مقدمه پدید آمدن این حالت روحانی و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است و از لوازم آن به‌شمار می‌رود و این حالت، روح را نیرومند و شاداب می‌کند و به آن مصونیت می‌دهد و پرهیز از گناه را سهل و آسان می‌سازد. (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۹۹)

حضرت(ع) می‌فرماید:

وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دَلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْمَتْهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۶/۶)

همانا تقوا، چونان مرکب‌های فرمانبرداری هستند که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کنند.

از آثار تقوا در کلام امیرالمؤمنین (ع) می‌توان به این موارد اشاره کرد: عدم نابودی آنچه براساس تقوا پایه‌گذاری می‌شود (نہج البلاغہ، خطبہ ۴/۱۶)؛ کلید هر در بسته، ذخیرہ رستاخیز و عامل آزادگی از هرگونه بردگی و نجات از هرگونه هلاکت (نہج البلاغہ، خطبہ ۲۳۰)؛ سپر بلای امروز و راه رسیدن به بہشت (نہج البلاغہ، خطبہ ۱۹۱/۵)؛ و وسیلہ از ریشہ برکندن گناہان (نہج البلاغہ، خطبہ ۱۵۷/۵).

«مراقبہ» و «محاسبہ» — چنان‌کہ در کلام حضرت (ع) نیز تأکید شدہ است — زمینہ آراستن نفس انسان بہ گوہر «تقوا» را فراہم می‌کند. (در زمینہ «مراقبہ»، ← نہج البلاغہ، نامہ ۵۶ و خطبہ ۹۷/۸۶، و در زمینہ «محاسبہ»، ← نہج البلاغہ، خطبہ‌های ۸/۹۰ و ۱۶/۲۲۲)

۲.۱.۱.۴ از بعد عملی

معرفت والای امام علی (ع) بہ پروردگار عالم و عبودیت و خضوع غیرقابل توصیف در برابر خداوند و ایمان عمیق امیرالمؤمنین (ع) بہ رستاخیز و معاد، بیانگر حضور تقوا در سرتاسر زندگی آن حضرت (ع) است.

ابن عباس ماجرای گفت‌وگوی خود را با امام علی (ع) درحالی‌کہ برای جنگ عازم بصرہ بود، این‌گونه روایت می‌کند:

روزی در ذی‌قار [محلّی در نزدیکی بصرہ] بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم؛ آن حضرت (ع) را سرگرم تعمیر کفش خود دیدم. امام (ع) هنگامی‌کہ مرا دید، بہ من فرمود: ارزش این کفش کہنہ چقدر است؟ گفتم هیچ ارزشی ندارد. امام (ع) فرمود: بہ خدا سوگند، این کفش فرسودہ را از حکومت بر شما بیشتر دوست دارم، مگر اینکہ در سایہ حکومت، حق را اقامہ و باطل را نابود کنم... (نہج البلاغہ، خطبہ ۳۳)

آنجا کہ سخن از تقوای خدا و اطاعت فرمان پروردگار و پرهیز از گناہ و دوری و بازداشت از معصیت خدای سبحان است، امام علی (ع) نخستین امام تقوایشہ و یگانہ‌مرد صادق و پرهیزگار است:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاتُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَا وَ أَنهَاتِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا. (نہج البلاغہ، خطبہ ۶/۱۷۵)

ای مردم! سوگند بہ خدا، من شما را بہ هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آنکہ پیش از آن، خود عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم، جز آنکہ پیش از آن، ترک گفته‌ام.

تقوا و پرهیزگاری آن‌چنان در اندیشہ و عمل حضرت (ع) اهمیت دارد کہ حتی پس

از بازگشت از جنگ صفین، در محلی به نام حاضرین، نامه‌ای به فرزند خود امام حسن مجتبی(ع) می‌نویسند و در آن نصایح سودمندی به فرزند خود و همه پیروان راستین ایشان می‌فرمایند:

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.
(نهج البلاغه، نامه ۳۱/۳۲)

پسرم! بدان آنچه بیشتر از به‌کارگیری وصیتم دوست دارم، ترس از خدا، انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدران و صالحان خاندانت پیموده‌اند...

۲.۱.۴ صدق و راستی

۱.۲.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): الصَّدَقُ لِسَانَ الْحَقِّ (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/۱۲۷/۲۷۵)؛ الصَّدَقُ حَقٌّ صَادِعٌ (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/۲۰۳/۸۲۵).
راستگویی زبان حق است؛ راستی حقی است صادع.

«حق» امری را گویند که ثابت باشد و باطل و زایل نشود و «صادع» به معنی درخشنده و ظاهر و واضح و شکافنده و جداکننده حق از باطل و بلندگوینده امری و آشکارکننده آن آمده است.

صدق در لغت، راست گفتن و راست کردن وعده باشد و در این موضع مراد راستی است هم در گفتن، هم در نیت و عزم، هم در وفای به آنچه زبان داده و وعده کرده باشد، و هم در تمامی احوالی که برای او پیش می‌آید. (طوسی، ۱۳۶۹: ب: ۱۷)
می‌توان گفت صدق نامی است برای هر حقیقتی که همه استعدادهايش به فعلیت رسیده و به صورت تام و کامل ظهور یافته است. پس در تشریح، همخوانی اندیشه و زبان و در تکوین، ظهور و بروز و به فعلیت رسیدن کامل و تام همه استعدادها و نیروهای درونی انسان یا هر چیز دیگری را صدق و راستی گویند. (شیخ‌الإسلامی، ۱۳۷۹: ۳۲۳)
متعلقات صدق را در شش دسته می‌توان برشمرد:

الف) صدق در گفتار

و آن خبردادن از چیزهاست چنان‌که در واقع هستند. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)
امیرالمؤمنین(ع) در بیان ویژگی پرهیزگاران می‌فرماید:

مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ. (نہج البلاغہ، خطبہ ۲/۱۹۳)

سخنانشان راست است. (نیز تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/۱۵۴۵/۳۱۵)

ب - صدق در نیت و ارادہ

عبارت است از خالص ساختن نیت برای خدا آن چنان کہ در طاعات، بلکہ در ہمہ حرکات و سکنات، انگیزہ‌ای جز خدا نداشته باشد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَلَا مَجْجُودٍ تَكْوِينُهُ شَهَادَةٌ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ وَصَفَتْ دَخْلَتُهُ وَخَلَصَ يَقِينُهُ وَتَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ. (نہج البلاغہ، خطبہ ۳/۱۷۸-۴)

و شہادت می دہم کہ جز اللہ، خدایی نیست، ہمتایی ندارد و شک و تردیدی در او راہ ندارد. دین او را انکار نمی کنم و بہ آفریدگاری او اعتقاد دارم؛ شہادت کسی کہ نیت او راست، درون او پاک، یقین او خالص، و میزان عمل او گران سنگ است.

ج - صدق در عزم و تصمیم بر کار نیک

بہ این معنی کہ شخص در درون خود عزم را جزم کردہ و بہ انجام فلان عمل نیک مصمم است. صدق در اینجا بہ معنی قوت و کمال عزم و نداشتن شک و تردید است. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

پس از پیروزی در جنگ بصرہ در سال ۳۶ ہجری، یکی از یاران امام (ع) گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می دید کہ چگونہ خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد! امام (ع) فرمود:

أَهْوَىٰ أُخِيكَ مَعَنَا فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ سَبَّرَ عَفْ بِهِنَّ الزَّمَانَ وَ يَتَّقُونَ بِهِنَّ الْإِيمَانَ. (نہج البلاغہ، خطبہ ۱۲)

آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام (ع) فرمود: پس او ہم در این جنگ با ما بود، بلکہ با ما در این نبرد شریک اند آنہایی کہ حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران اند، ولی با ما ہم عقیدہ و ہم آرمان اند، بہ زودی متولد می شوند، و دین و ایمان با آنان تقویت می شود.

د - صدق در وفای بہ عزم

نفس آدمی گاہی در آغاز عزم و تصمیمی دارد؛ ولی چون وقت عمل رسید، تمایلات و شہوات بہ جنبش می آیند و بہ معارضہ برمی خیزند و عزیمت وی را از میان می برند، و این با صدق در وفای بہ عزم منافات دارد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

۹۰ نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی دانش اخلاق اسلامی ...

امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱/۴۱)
وفا همراه راستی است.

حضرت(ع)، در سخنی، وعده‌های خداوند را راست‌ترین وعده‌ها می‌داند.
(نهج البلاغه، خطبه ۵/۱۱۰)

ه - صدق در کردار

مطابقت باطن و ظاهر و یکسانی پنهان و آشکار را گویند، به این معنا که اعمال ظاهر او بر چیزی دلالت نکند که در باطن به آن متصف نباشد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)
امیرالمؤمنین(ع) در بیان برخی ویژگی‌های اهل بیت(ع) چنین می‌فرماید:
وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴/۸۷)
آنها زمامداران حق و یقین، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی، و راستگویان‌اند.

و - صدق در مقامات دینی

صدق در مواردی مانند صبر و شکر و توکل و حب و رجا و خوف و تعظیم و رضا و تسلیم و امثال اینها، که این‌گونه صدق بالاترین و ارجمندترین درجات صدق است و هرکه به حقیقت این مقامات و لوازم و آثار و غایات آنها متصف شود، به راستی صدیق است. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُ وَنَا الْكَيْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ. (نهج البلاغه، خطبه ۳/۵۶)

پس آنگاه که خدا راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود.

منظور از اینکه «خداوند درستی و صدق مسلمانان را دید»، مشخص شدن استحقاق و آمادگی آنها برای صبر در برابر مشکلات است.

از جمله آثار صدق می‌توان به نجات و رستگاری(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲۰/۹۶/۱)؛
نهج البلاغه، خطبه ۱۲/۸۶)، کامل شدن مروّت و مردانگی(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۲۱۹/۱۳۱/۳)
و به دست آمدن صلاح دینداری فرد(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۵/۱۰۵/۷۷۸۸) اشاره کرد.

۲.۲.۱.۴ از بعد عملی

راستگویی و صدق محض بودن علی(ع)، حقیقتی است که سرتاسر زندگی آن حضرت(ع)

را چه در قلمرو اندیشه و گفتار و چه در عرصه عمل، فراگرفته است. دروغ و حيله‌گری و چاپلوسی و هرگونه مبارزه با واقعیات، علتی جز قرار گرفتن در سوداگری‌های «خود طبیعی» ندارد؛ و این حقیقت به شکل قطعی اثبات شده که علی بن ابی طالب (ع) «خود طبیعی» را در راه وصول به «خود انسانی اعلا»، سخت مهار کرده است. مگر ارتکاب خلاف واقعیت‌ها — که حرکت برخلاف نظم هستی هدفدار است — جز برای ثروت و مقام و نامجویی و مانند اینها انجام می‌گیرد؟ کسی در تاریخ پیدا نشده است که کمترین تمایلی از علی (ع) به آن امور را اثبات کند. (جعفری، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۰۷)

وضع روحی فرزند ابی طالب درباره راست و دروغ، با شرح نمونه‌ای از حساس‌ترین موقعیت زندگی آن حضرت (ع) آشکار می‌شود:

عمر در نزدیکی فوت خود، تعیین حاکم و رهبر را به شورای شش نفره‌ای واگذار کرد که اعضای آن را حضرت علی (ع)، طلحه، زبیر، عثمان، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف تشکیل می‌دادند. قرار بود این شورا با اکثریت آرا جانشین رسول خدا (ص) و رهبر جامعه مسلمانان را انتخاب کند و اگر آرای آنها برابر می‌شد، نظر گروهی ملاک قرار می‌گرفت که عبدالرحمن بن عوف در میان آنان بود. برحسب اتفاق، آرا برابر شد؛ زیرا حضرت علی (ع)، طلحه و زبیر در یک طرف به خلافت علی (ع) رضایت دادند و عثمان، سعد و عبدالرحمن بن عوف در طرف دیگر به خلافت عثمان راضی بودند؛ و در این میان، رأی عبدالرحمن تعیین‌کننده بود. وی خطاب به حضرت علی (ع) گفت: «تو به خلافت شایسته‌تری؛ اگر تعهد کنی به قرآن، سنت رسول الله (ص) و سیره شیخین عمل کنی، تو را انتخاب خواهیم کرد، در غیر این صورت عثمان خلیفه خواهد شد». حضرت (ع) پاسخ داد: «من به قرآن، سنت و اجتهاد خودم عمل می‌کنم». عبدالرحمن رو به عثمان کرد و همین شروط را مطرح کرد و او پذیرفت. مجدداً رو به امام علی (ع) کرد و گفت: «تو به خلافت شایسته‌تری؛ اگر پذیری، خلیفه‌ای». ولی حضرت (ع) همان پاسخ خود را تکرار کرد و در نهایت، قدرت و حکومت به عثمان سپرده شد. (طبری، بی تا: ۳/ ۲۹۷-۳۰۱)

عده‌ای بر این عقیده‌اند که هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اسلام و مسلمانان وجود ندارد؛ بنابراین، هیچ چیز به این اندازه اهمیت نداشت که حضرت علی (ع) قدرت را به دست می‌گرفت و حکومتی مبتنی بر حق و عدالت و ارزش‌های اسلامی تشکیل می‌داد. حضرت (ع) می‌توانست فقط یک دروغ مصلحت‌آمیز بگوید و قبول کند که به سیره شیخین هم عمل می‌کند، ولی بعداً فقط به اجتهاد خود عمل کند و به سیره شیخین بهایی ندهد. با

این دروغ نیز هیچ اتفاقی نمی افتاد؛ زیرا بعد از خلافت و رهبری، هیچ کس دقیقاً به دنبال تطبیق این نبود که کدام کار خلیفه موافق با کدام سیره و سنت است، چنان که در مورد عثمان نیز این کار را نکردند و او نه تنها به سیره شیخین عمل نکرد، بلکه حتی به قرآن و سنت نیز چندان توجهی نکرد.

حضرت(ع) حقیقت را دریافته بود؛ فروغ تابناک مطلق عالم هستی، دلش را روشن کرده بود؛ و خدا را در همه لحظات زندگیش می دید... آیا ممکن است چنین شخصی کمترین خلاف را مرتکب شود؟ چه خلافی بدتر از دروغ؟ کسانی که توانایی واقع بینی و واقع گرایی و واقع گویی را ندارند، قدرت هضم شخصیت غوطه ور در واقعیات را هم ندارند. (جعفری، ۱۳۷۶: ۲۱۱/۱)

۳.۱.۴ عجب

۱.۳.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): «وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَمَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَخُبَّ الْأِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ. (نهج البلاغه، نامه ۱۴۵/۵۳)

مبادا هرگز دچار خودپسندی شوی، و به خوبی های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی! که اینها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک نیکوکاران را نابود سازد.

عجب(خودبینی) این است که آدمی به جهت کمالی که در خود می بیند، خود را بزرگ شمارد، خواه آن کمال را داشته باشد خواه نداشته باشد، خواه آن صفت در واقع کمال باشد یا نباشد. در مفهوم عجب، این شرط معتبر نیست که کسی خود را در این کمال و این نعمت برتر از دیگری ببیند؛ و به همین معنا، عجب از کبر متمایز است، زیرا کبر این است که آدمی برای خود مزیتی در صفت کمال بر غیر خود ببیند و مرتبه خود را برتر شمارد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۱۵۴)

امیر مؤمنان(ع) می فرماید:

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۶)

گاهی که تو را پشیمان کند، بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی وادارد.

شخصی از امام رضا(ع) پرسید: خودبینی و عجبی که موجب تباهی عمل می شود،

چیست؟ فرمود: عجب و خودبینی در جاتی دارد: یکی از آنها کردار زشتی است که به نظر بنده جلوه کند و آن را خوب پندارد، و به خود ببالد و پندارد کار خوبی می‌کند، و دیگر از درجات آن اینکه به پروردگار خود ایمان آورد و به واسطه آن بر خدا منت گذارد، و حال اینکه خدا را در این باره بر او منت است. (جعفری، ۱۳۸۰: ۴۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

وَاعْلَمُ أَنَّ الْعَجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْإِلْبَابِ. (نهج البلاغه، نامه ۵۷/۳۱)

بدان که خودبزرگ‌بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است.

ضدّ عجب و خودپسندی، شکسته‌نفسی و حقیرشمردن خود است. در فواید انکسار نفس و کوچک‌شمردن خود شکی نیست؛ و هرکه به مرتبه بلند و ارجمندی رسید، به این صفت رسید، زیرا خدای تعالی با شکسته‌دلان است، و رسول خدا (ص) فرمود: «با هر کسی دو فرشته همراه است که لگام وی را در دست دارند؛ اگر خود را بزرگ شمارد، لگام به زیر کشند و گویند خداوندا! او را خوار و افکنده ساز، و اگر خود را حقیر شمرد، لگام به بالا کشند و گویند خداوندا! او را بردار و رفعت ده. (نراقی، ۱۳۶۷: ۱۶۱)

از جمله آثار عجب و خودپسندی در کلام حضرت (ع) می‌توان به این موارد اشاره کرد: مانع زیادشدن کمال و فزونی مرتبه (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۷۶/۱ و ۵۹۹/۱ و ۸۴۹/۲۰۷/۱)، موجب فساد عقل (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۹۵/۱ و ۷۲۶/۱ و ۳۹۵۱/۷۲/۳؛ نهج البلاغه، نامه ۵۷/۳۱) و هلاکت اخروی (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۰/۱ و ۴۵/۱)، و باعث بطلان نیکویی‌ها (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲۱۴/۱ و ۸۹۵/۱ و ۶/۳۴/۶).

۲.۴ اخلاق اجتماعی

اخلاق اجتماعی نیز قسم دیگری از اخلاق به معنای عام است که در حقیقت به کمک دانش اخلاق به شناخت فضایل و رذایل اخلاقی آن هم در محدوده ارتباط با دیگران منجر می‌شود. از آنجا که زندگی انسان زندگی اجتماعی است، بی‌تردید «اجتماع» مهم‌ترین عامل تحول و پیشرفت انسان‌هاست.

۱.۲.۴ ادای امانت

۱.۱.۲.۴ از بعد عملی

قال امیرالمؤمنین (ع): ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ كَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا غَرَضَتْ

عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةَ وَالْجِبَالَ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةَ فَلَا أُطُولُ وَلَا أَعْرَضُ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمُ مِنْهَا وَلَا وَاسِعٌ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَمْ تَنْتَعِنَ وَلَكِنْ أَشْفَقْنَا مِنَ الْعُقُوبَةِ وَعَقَلْنَا مَا جَهَلْنَا مَنْ هُوَ أضعْفُ مِنْهُمْ وَهُوَ الْإِنْسَانُ «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب/۷۲). (نهج البلاغه، خطبه ۱۰/۱۹۹-۱۲)

یکی دیگر از وظایف الهی، ادای امانت است. آن کس که امانت‌ها را نپردازد، زیانکار است. امانت الهی را بر آسمان‌های برافراشته، زمین‌های گسترده، و کوه‌های به‌پاداشته عرضه کردند، که از آنها بلندتر، بزرگ‌تر، و وسیع‌تر یافت نمی‌شد؛ اما نپذیرفتند. اگر بنا بود چیزی به‌خاطر طول و عرض و توانمندی و سربلندی از پذیرفتن امانت سرباز زند، آنها بودند؛ ولی از کيفر الهی ترسیدند، و از عواقب تحمل امانت آگاهی داشتند، درحالی‌که ناتوان‌تر از آنها آگاهی نداشت، و آن انسان است، که خدا فرمود: «... همانا انسان، ستمکار نادان است».

حضرت(ع) ادای امانت را از ویژگی‌های متقین برمی‌شمرد آنجا که در بیان نشانه‌های متقین می‌فرماید:

... لَا يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ... (نهج البلاغه، خطبه ۲۴/۱۹۹)

... و آنچه را به او سپرده‌اند، ضایع نمی‌سازد؛ و آنچه را به او تذکر دادند، فراموش نمی‌کند...

آن حضرت(ع) در ضرورت امانت‌داری چنین می‌فرماید:

وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِئْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحْلَى نَفْسَهُ الدُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَدَلُّ وَأَخْزَى وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأَمَةِ وَأَفْظَعَ الْعِشِّ غِشُّ الْأُمَّةِ. (نهج البلاغه، نامه ۷/۲۶)

و کسی که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده است و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود؛ و همانا بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت، و رسواترین دغلكاری، دغلبازی با امامان است.

بنابراین می‌توان امانت‌داری را از جمله فضیلت‌های برجسته اخلاقی به‌شمار آورد که تنها به جنبه‌ی مادی مربوط نمی‌شود بلکه در زمینه‌های معنوی (دین، ایمان، ...) نیز مطرح است. حتی از رازداری هم می‌توان درکنار امانت یاد کرد؛ امانتی که رعایت آن عقلاً و شرعاً به‌عنوان وظیفه معرفی شده و درمقابل آن خیانت قرار گرفته است، و چنان‌که در کلام حضرت(ع) مشاهده شد، مردم از آن برحذر داشته شده‌اند، چراکه آدمی با خیانت درهای خواری و رسوایی دنیا و آخرت را به روی خود می‌گشاید.

از جملہ آثار و پیامدہای رعایت امانت را در کلام حضرت (ع) می‌توان چنین برشمرد: عمل کردن به امانت (امانت‌داری) موجب می‌شود دینداری کامل شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۹۱۱۲/۲۶۶/۵)؛ کسی کہ امانت او قوی باشد، راستگویی او بسیار (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۰۴۸/۸۶/۳ و ۱۵۵۷/۸/۲)، و پیروزی بهره‌ا او می‌شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۲۰/۲۵۳/۱).

۲.۱.۲.۴ از بعد عملی

از آیات و روایات چنین برمی‌آید کہ بزرگ‌ترین امانت الهی همان تکلیف و مسئولیت است کہ خداوند در پرتو آزادی و ارادہ‌ای کہ به انسان دادہ، در اختیارش نہادہ است. بر همین اساس، حضرت علی (ع) نقل می‌کند: پیامبر (ص) یک ساعت قبل از رحلتش خطاب بہ من فرمود:

يَا ابالحسن! أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِي مَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ
وَالْمَخِيْطِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۷۴)

ای ابالحسن! امانت را چه بہ شخص نیکوکار مربوط باشد چه بدکار، چه کم باشد چه زیاد، حتی امثال نخ و سوزن ہم بہ صاحبش برگردان.

امام صادق (ع) فرمود:

فَإِنَّ عَلِيًّا (ع) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ. (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۰۴/۲)

حضرت علی (ع) بہ سبب راستگویی و ادای امانت، نزد رسول خدا (ص) بہ آن مقام ارجمند رسید.

امانت‌داری حضرت علی (ع) در ہمہ امور، بہ ویژه حفظ بیت‌المال، بسیار دقیق بود، بہ گونه‌ای کہ وقتی عدہ‌ای از دوستان امام (ع) بہ ایشان گفتند «مردم بہ دنیا دل بسته‌اند. معاویہ با ہدایا و پول‌های فراوان آنها را جذب می‌کند؛ شما ہم از اموال عمومی بہ اشراف عرب و بزرگان قریش بخش و از تقسیم بیت‌المال دست بردار، تا بہ تو گرایش پیدا کنند»، حضرت (ع) فرمود: آیا از من می‌خواہید برای پیروزی خود، از جور و ستم درمورد امت اسلامی کہ بر آنها ولایت دارم، استفادہ کنم؟ بہ خدا سوگند! تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی ہم طلوع و غروب می‌کنند، ہرگز چنین کاری نخواہم کرد! اگر این اموال از خودم ہم بود، بہ گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد کہ جزو اموال خداست. (نہج البلاغہ، خطبہ ۱/۱۲۶)

حضرت علی(ع) هنگام فرارسیدن وقت نماز، آنچنان دگرگون و بی‌قرار می‌شد که اطرافیان به آن حضرت(ع) می‌گفتند: «ای امیر مؤمنان! تو را چه شده است؟». می‌فرمود: جاء وقت الصلوة، وقت أمانة عرضها الله على السموات والأرض فأبين أن يحملنها وأشفقن منها. وقت نماز رسیده، وقت همان امانتی که خدا بر آسمان و زمین عرضه داشت و از حمل آن ابا کردند و ترسان شدند.(عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۳۱۳/۴)

۲.۲.۴ تواضع

۱.۲.۲.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین (ع): فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَالنَّهْمُ جَانِبَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ.(نهج البلاغه، نامه ۱/۲۷)

با مردم فروتن، نرمخو و مهربان باش، و گشاده‌رو و خندان باش!

و نیز فرمود:

وَأَسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لُؤْفِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِمَا فِيهِ مِنْ أَنْبِيَاءِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَ لَكِنَّهُ سَبَّحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضِعَ فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خَدُّوْهُمْ وَ عَقَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوْهُهُمْ وَ خَفَضُوا أَجْجِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ.(نهج البلاغه، خطبه ۳۸۳۷/۱۹۲)

و از آثار زشتی که کبر و غرور در دل‌ها می‌گذارد، به خدا پناه برید، همان‌گونه که از حوادث سخت به او پناه می‌برید! اگر خدا تکبر و ورزیدن را اجازه می‌فرمود، حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان(ع) اجازه می‌داد، در صورتی که خدای سبحان تکبر و خودپسندی را برای آنان نپسندید، و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید، که چهره بر زمین می‌گذارند و صورت‌ها بر خاک می‌مالند، و در برابر مؤمنان فروتنی می‌کنند.

تواضع یعنی شکسته‌نفسی که مانع شود آدمی خود را برتر و بالاتر از دیگری ببیند. لازمه تواضع، کردارها و گفتارهایی است که موجب بزرگداشت و اکرام دیگران باشد. اصل تواضع از بزرگ‌شمردن خداوند و درک هیبت و عظمت او است؛ و هیچ عبادتی برای خدا نیست که آن را قبول کند مگر اینکه در آن تواضع باشد و حقیقت معنای تواضع را تنها بندگان مقربّی که به وحدانیت خدا رسیده‌اند، درک می‌کنند. در مقابل تواضع، تکبر قرار دارد. کبر حالتی است که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و معتقد شود که بر دیگران برتری دارد. بنابراین، کبر آفتی بزرگ و شر و فساد هولناک و بزرگ‌ترین حجاب و مانع برای وصول به اخلاق مؤمنان است.(نراقی، ۱۳۶۷: ۱۶۷)

امیرالمؤمنین (ع) در بیانی دیگر چنین می‌فرماید:

خداوند بندگانش را با نماز و زکات و تلاش در روزه‌داری حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، دیدگانشان خاشع، جان و روانشان فروتن، و دل‌هایشان متواضع باشد، و کبر و خودپسندی از آنان رخت بریندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتنی آورد، و گذاشتن اعضای پرازش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است، و روزه‌گرفتن، و چسبیدن شکم به پشت، عامل فروتنی است، و پرداخت زکات، برای مصرف‌شدن میوه‌جات زمین و غیر آن، درجهت نیازمندی‌های فقرا و مستمندان است. به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تکبر را درهم می‌شکنند و از روییدن کبر و خودپرستی جلوگیری می‌کند! (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۸/۱۹۲-۷۲)

حضرت (ع) در کلام خود برخی آثار تواضع را متذکر می‌شود و می‌فرماید: کسی که درخت شخصیت او نرم و بی‌عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۴)؛ با فروتنی، نعمت کامل می‌شود (همان، حکمت ۱/۲۲۴)؛ و تواضع، انسان پست‌مرتب را بلند می‌گرداند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/۱۳۳/۳۱۰ و ۱/۲۶۳/۱۷۵-۴).

۲.۲.۲.۴ از بعد عملی

روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) در پنج وقت پای برهنه راه می‌رفتند و کفش‌ها را به دست چپ می‌گرفتند: عید فطر و قربان که به مصلی می‌رفتند، روز جمعه که به نماز می‌رفتند، و موقعی که به عیادت بیماری یا تشییع جنازه می‌رفتند؛ می‌فرمودند: چون برای خدا می‌روم، می‌خواهم پا برهنه باشم. ایشان پیاده و تنها در بازارها راه می‌رفتند و اگر کسی راه گم کرده بود، بر سر راهش می‌رساندند و اگر به ضعیفی برمی‌خوردند، به او کمک می‌کردند و اگر از مردم کسی قرآن را غلط می‌خواند، می‌ایستادند و تعلیمش می‌فرمودند و آیه‌ای می‌خواندند که مضمونش این است: ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده‌ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است. (مجلسی، ۱۳۴۸: ۳۵۶)

حضرت (ع) در صحرای صفین خطبه‌ای به شرح زیر ایراد فرمودند:

مردم! از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد؛ و خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم به‌خاطر فروتنی در پیشگاه

خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند؛ اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مَسْتَبَیْد، تا از عهده وظایفی که در قبال خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد، ادا کنم. پس با من چنان‌که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند حرف نزنید و چنان‌که از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری مجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان نبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ‌نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما، بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست؛ ما را از آنچه بودیم خارج کرد و به آنچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت و به - جای کوری بینایی عطا فرمود. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶/۱۹-۲۶)

۳.۲.۴ عدالت

۱.۳.۲.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۱)

عدل، همان انصاف، و احسان، همان بخشش است.

اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَاحْذَرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعُسْفَ يُعْوِدُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶)

عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن، که ستم رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می‌انجامد.

حضرت(ع) در کلامی دیگر می‌فرماید:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا. (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷)

عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد؛ عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل می‌شود. پس عدالت شریف‌تر و برتر است.

امیر مؤمنان(ع) به عدل، بیشتر از جنبه اجتماعی آن می‌نگریسته است نه از جنبه فردی و شخصی. از نظر اجتماعی، عدل از جود بالاتر است؛ اما آنجا که حضرت(ع) جود را از عدل

بالا تر می‌دانند، از جنبه اخلاق شخصی به آن نگریسته‌اند، زیرا جود علاوه بر عدل و عدم ظلم و تعدی، بخشش و ایثار از حق خود را هم دربر دارد. (مطهری، ۱۳۸۹: ۶۰)
حضرت (ع) عدل را یکی از ارکان ایمان برمی‌شمرد و در توضیح مطلب می‌فرماید:

و عدل نیز بر چهار پایه برقرار است: فکری ژرفاندیش، دانشی عمیق و به‌حقیقت‌رسیده، نیکوداوری کردن و استواربودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشید، به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت نوشید و کسی که شکیبا شد، در کارش زیاده‌روی نکرده با نیک‌نامی در میان مردم زندگی خواهد کرد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۵/۳۱)

حضرت (ع) عدالت را مایه برتری سلطان (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۵۸۴/۱۷۴/۱) و سرآغاز ایمان (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۶۹۷/۱۵/۲) می‌داند؛ و از طرفی، ملاک سیاست و حکومت را نیز عدالت معرفی می‌کند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۹۷۰۹/۷۱/۶) و دوام دولت‌ها را به واسطه رعایت عدالت امکان‌پذیر می‌داند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۷۱۰/۲۲۳/۳).

از آنجا که عدالت از برجسته‌ترین فضایل اخلاقی است و یکی از اصول کلی اخلاق چه در بُعد فردی و چه در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ... به‌شمار می‌رود که به رعایت آن درقبال افراد جامعه از زبان مبارک حضرت (ع) نیز تأکید بسیار شده است، می‌توان دریافت که رفتار به عدالت با دیگران به معنای رعایت حقوق افراد براساس قابلیت‌ها و استحقاق‌های آنان است؛ و نقطه مقابل آن، ظلم و ستمکاری و نادیده‌گرفتن این حقوق است که عواقب شومی برای ظالم و ستمکار در پی دارد.

حضرت (ع) در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر در این باره می‌فرماید:

با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگان دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است. (نهج‌البلاغه، نامه ۱۷/۵۳ - ۲۰)

برخی آثار رعایت عدل و انصاف در کلام حضرت (ع) به این شرح است: به سبب عدالت، برکت‌ها دوچندان شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۲۰۶/۱۲۹/۲)؛ هر که در شهرها عدل را برپا کند، خداوند رحمت را بر او بگستراند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۸۶۳۳/۲۰/۵) و یکی

از دو پاداش نیکو را که یکی در دنیا باشد و یکی در آخرت به دست آورد (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۵/ ۱۶۳۱).

۲.۳.۲.۴ از بعد عملی

از نظر علی(ع) — که تندیس اسلام و عدالت اسلامی است — اصلی که با آن می‌توان تعادل اجتماع را حفظ کرد، همه مردم را راضی نگه داشت و نظم پیکره جامعه را کنترل و امنیت و آرامش عمومی را تأمین کرد، عدالت اجتماعی است؛ تبعیض و ظلم و جور، کوره‌راهی است که حتی فرد ستمگر و جابر را به مقصد نمی‌رساند؛ و دادگستری، بزرگرایی است همگانی که با آن می‌توان عموم مردم را به سوی سعادت و بهشت موعود پیش برد و حتی دشمن را به شکست کشاند. در نگاه الهی و حکیمانه آن حضرت(ع)، اجرای عدالت در حق زیردستان باعث جلب محبت و عدالت مقام بالادست می‌شود: «هرکس با فرودست خویش به داد رفتار کند، از عدالت مافوق خویش برخوردار می‌شود». در نگاه امام(ع)، پیشوا و حکمران امین و پاسدار حقوق رعیت و مسئول نگهداری مال و جان و حقوق به اصطلاح توده محکوم مردم است نه اینکه مردم محکوم اراده او باشند. (موسوی دانشور، ۱۳۸۲: ۴۴۶)

به همین جهت، حضرت(ع) در بخشنامه‌ای به اشعث بن قیس — فرماندار آذربایجان — می‌نویسند:

همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی در گردن تو است. باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی؛ حق نداری به رعیت استبداد ورزی و بدون دستور به کار مهمی اقدام کنی. در دست تو، اموالی از ثروت‌های خدای بزرگ و عزیز است؛ و تو خزانه‌دار آنی تا به من بسپاری. امیدوارم بدترین زمامدار برای تو نباشم. (نهج البلاغه، نامه ۵)

نگاهی به گفتارهای امام علی(ع) درباره عدالت، حق، ستم، حق خداوندی، ... نشان می‌دهد که تفکیک عدالت اجتماعی از عدالت اقتصادی یا عدالت سیاسی و اداری در سخن امام علی(ع) مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا عنوان عدالت اجتماعی، تمامی این ابعاد را به‌طور جامع دربر دارد. (مولانا، ۱۳۸۰: ۲۰۶)

امام علی(ع) این اصل همسانی حقوق و تساوی در برابر قانون را نه تنها در برخورد با مسلمانان بلکه در مورد بیگانگان نیز به مرحله اجرا درمی‌آورد. آن حضرت(ع) نه تنها پرچمدار توحید اسلامی بود، بلکه پرچم عدالت اجتماعی را نیز در روزگار بی‌عدالتی‌ها به‌هتزاز درآورد؛ که داستان زیر، نمونه آشکاری از آن است:

امام علی(ع)، در یکی از روزهای حکومت خویش، زره خود را در دست یک مسیحی دید؛ اما به جای اینکه از قدرت خود سوءاستفاده کند، او را به محضر شریح قاضی فراخواند و طرح دعوا فرمود. شریح رو به مولا(ع) گفت: «شما برای اثبات مالکیت خویش باید شاهد بیاورید»؛ مسیحی نیز گفت: «زره جز از آن من نیست ولی امیرالمؤمنین(ع) را نیز دروغگو نمی‌شناسم»؛ و چون علی(ع) بر اثبات ادعای مالکیت خود بینه‌ای نداشت، شریح به نفع مسیحی حکم داد و ختم دادگاه را اعلام کرد. امام(ع) محکومیت ظاهری خویش را پذیرفت و مرد نصرانی زره را با خود برد؛ اما هنوز چند گامی بیش از محضر قضا دور نشده بود که وجدانش بیدار شد و با حالتی که حاکی از انقلاب درونی بود، به نزد شریح برگشت و ضمن اعتراف به حق علی(ع) و اظهار شهادتین گفت: «من عمداً زره علی(ع) را برداشتم تا بینم عکس‌العمل خلیفه و قاضی مسلمین چیست؛ و اکنون مشاهده کردم که عدالت اسلامی، شخص اول حکومت را در برابر متهم بیگانه به پای میز محاکمه می‌آورد و قاضی آزادانه براساس قوانین قضایی به نفع فرد غیرمسلمان رأی می‌دهد. این گواه بر حق بودن آیین محمدی است؛ و من به اسلام گراییدم»؛ و آنگاه به دلیل حق‌پرستی و عدالت‌پروری امیرمؤمنان(ع)، در سلک دوستان و فداییان ایشان درآمد و در میدان صفین در رکاب حضرت(ع) به فیض شهادت دست یافت. (موسوی دانشور، ۱۳۸۲: ۴۴۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵/ق ۱۹۶۵/م: ۴۰۱/۳)

همین عدالت‌خواهی و پافشاری بر عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود که مولود کعبه را در همه‌ی زمان‌ها محبوب خودی و بیگانگان قرار داد و نام او را چون در شاهوار بر تارک تاریخ جهان انسانیت درخشان ساخت.

چنان‌که در هر یک از گفتارها ملاحظه شد، امیرالمؤمنین(ع) درباره‌ی هر یک از فضایل و یا رذایل مطرح‌شده دیدگاهی داشته‌اند، دیدگاهی که از سنت نبوی و قرآن‌الهام گرفته است؛ و در مقابل این دیدگاه، پایبندی و عمل به اعتقاد را نصب‌العین خود قرار می‌دادند آن‌چنان‌که اگر عملی را ناپسند و قبیح می‌دانستند، هرگز دامن خویش را به ارتکاب آن آلوده نمی‌کردند و چون حسن‌بودن امری بر ایشان مکشوف می‌شد، همه‌ی هم‌خود را به آراستن نفس خویش به آن امر مصروف می‌کردند، همچنان‌که در این نوشتار تلاش شد نشان داده شود که آن حضرت(ع) مظهر کمالات و صفات ارزنده‌ی شخصیت انسانی است. همچنین، در موارد بحث از رذایل، از بُعد عملی آنها صرف‌نظر شد، چراکه مصداقی در آن رابطه یافت نشد.

۵. نتیجه‌گیری

علم را می‌توان «درک کردن حقیقت چیزی» معنا کرد و آن را در برابر جهل قرار داد. از این نظر، اخلاق را می‌توان بر علم به این معنا مضاف کرد و دانش اخلاق را مجموعه‌ای از دانستنی‌ها پیرامون ملکات و حالات نفسانی و افعالی که رنگ ارزشی دارد، تلقی کرد. این دانش را نمی‌توان به بخش فلسفی اخلاق محدود دانست، بلکه می‌توان آن را با اخلاق عملی نیز پیوند داد و گفت اخلاق عملی به نوعی به مبانی نظری وابسته است و درحقیقت مبنای نظری است که شخص را به عمل وادار می‌سازد.

با دقت در مباحث مطرح شده، می‌توان به این حقیقت دست یافت که گوهر وجود امیرالمؤمنین(ع) بر دانش اخلاق اسلامی واقف شده؛ زیرا از سویی درباره مسائل این علم شناخت کامل یافته و مبنای نظری خود را تقویت کرده و از سوی دیگر آنها را در عمل به کار بسته و عمل آن حضرت(ع) نیز که مبنای نظری داشته، بر این امر گواه است.

چنان‌که تاریخ گواه است، امیرالمؤمنین(ع) را می‌توان نقطه عطف دانش اخلاق دانست و تصریح کرد که تعداد کسانی که از اندیشه و افکار آن حضرت(ع) تأثیر پذیرفته‌اند، بسیارند و جهت‌گیری آنها متفاوت است: گروهی همچون ابوذر غفاری و عمار یاسرها با افکار آن حضرت تربیت یافته و نسل‌های بعد از خود را با گفتار و عملکرد خود و انتقال تعالیم امیرالمؤمنین(ع) تربیت کرده‌اند و دسته‌ای از متأخران چون اسماعیل بن مهران با به‌جا گذاشتن آثاری مکتوب و ماندگار بر نسل‌های بعد از خود اثرگذار بوده‌اند.

از طرفی، حضرت علی(ع) در محضر رسول خدا(ص) — شخصیتی که خود تربیت یافته تعالیم پروردگار متعال بود — تعلیم و تربیت یافته و با برخوردارگی از عقلی رشد یافته، در تربیت اهل بیت و ائمه بعد از خود(ع) کوشیده‌اند و آنها نیز به نوبه خود، اندیشه خود را متأثر از امیرالمؤمنین(ع) می‌دانستند و با آن افکار و اندیشه‌ها به تعلیم و تربیت شاگردان همت گماردند.

از آنجا که دانش اخلاق در اسلام در زمان حضرت علی(ع) به نگارش درآمد و به‌عنوان میراث ماندگار مکتوب نسل به نسل انتشار یافت، می‌توان برای نشان دادن نقش و تأثیری که امیرالمؤمنین(ع) در گسترش و پیشرفت این دانش به‌صورت ماندگار داشته، آثار برجای مانده از اعصار مختلف را که در زمینه اخلاق به رشته تحریر درآمده است، بررسی کرد و با دیدگان خود بر الهاماتی که کاتبان این آثار از اندیشه و کلام گهربار امیر

عباسعلی فراهتی و زهرا زمانی قورتانی ۱۰۳

مؤمنان(ع) دریافت کرده‌اند، نگریست و بر این مطلب تأکید کرد که نقش حضرت(ع) در شکوفایی و گسترش دانش اخلاق اسلامی بسیار مهم و غیرقابل انکار دانست.

منابع

- قرآن کریم(۱۳۸۰). ترجمه مهدی الهی قمشهی، چاپ دوم، قم: انتشارات فاطمة الزهراء.
- سیدرضی(۱۳۸۸). نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، قم: انتشارات امام همام.
- آغازبزرگ تهرانی، محمدحسن(۱۴۰۳ق). الذریعه إلى تصانیف الشیعه، چاپ سوم، بیروت: دارالأضواء.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد(۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی کرم(۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م). الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر - دار بیروت.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب رازی(۱۳۹۸ق). تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، بیروت: دار مکتبة الحیة للطباعة والنشر.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم(۱۴۱۴ق). لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- امین، احمد(۱۹۷۴م). الأخلاق/ موسوعة احمد امین الأدبیه، لبنان - بیروت: دارالکتاب العربی.
- بامداد، محمدعلی (بی تا). علم اخلاق (حکمت عملی)، به کوشش محمود بامداد، بی جا: مؤسسه مطبوعاتی اشرفی.
- تیمیسی آمدی، عبدالواحد بن محمد(۱۳۸۴). شرح غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سیدجلال الدین محدث، چاپ ششم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- جعفری، بهزاد(۱۳۸۰). ترجمه تحف العقول، چاپ اول، تهران: اسلامییه.
- جعفری، محمدتقی(۱۳۷۶). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد(۱۴۲۸ق). معجم الصحاح، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفة.
- حسینی استرآبادی، شرف الدین(۱۴۰۹ق). تأویل الآيات الظاهرة؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- حکیمی، محمد رضا(۱۳۵۷). دانش مسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دمشق - بیروت: دارالعلم دارالشامیه.
- شیخ الاسلامی، علی(۱۳۷۹). راه و رسم منزلها (شرح منازل السائرین)، چاپ اول، بی جا: مرکز نشر فرهنگی آیه.
- صدر، حسن(۱۴۰۱ق). تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، لبنان - بیروت: دارالرائد العربی.
- طباطبایی، محمدحسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، بی جا: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). تاریخ الأمم والملوک، تحقیق جمعی از علما، بیروت: مؤسسه الأعلمی.

۱۰۴ نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی دانش اخلاق اسلامی ...

- طریحی، فخرالدین(۱۳۷۵). مجمع البحرین، تحقیق سیداحمد حسینی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، نصیرالدین(۱۳۶۹الف). اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- طوسی، نصیرالدین(۱۳۶۹ب). اوصاف الأشراف، به اهتمام سیدمهدی شمس الدین، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه(۱۴۱۵ق). تفسیر نورالقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلّاتی، چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- فراهیدی، خلیل بن احمد(۱۴۱۰ق). العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.
- فیض کاشانی، محسن(۱۳۶۵). اخلاق حسنه، ترجمه محمدباقر ساعدی، چاپ ششم، بی جا: انتشارات پیام آزادی.
- کلینی، محمد بن یعقوب(۱۳۶۲). الکافی، چاپ دوم، تهران: نشر اسلامیّه.
- مجلسی، محمدباقر(۱۴۰۳ق). بحار الأنوار الجامع لدرر أخبار الأئمة الأطهار، لبنان - بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر(۱۳۴۸). عین الحیوة، بی جا: انتشارات علمیّه اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۷۲). اخلاق در قرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی(۱۳۷۷). آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی)، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی(۱۳۸۹). سیری در نهج البلاغه، چاپ چهل و پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
- مغنیه، محمدجواد(۱۳۸۶). فلسفه الأخلاق فی الإسلام، ترجمه عبدالحسین صافی، قم: مؤسسه دارالکتاب الإسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ با همکاری جمعی از فضلا(۱۳۷۷). اخلاق در قرآن؛ چاپ اول، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب(ع).
- موسوی دانشور، رضا(۱۳۸۲). «امام علی(ع)، تندیس عدالت اسلامی»، مجموعه مقالات برگزیده همایش عدالت اجتماعی و امیرالمؤمنین علی(ع)، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین(ع).
- مولانا، حمید(۱۳۸۰). «امام علی(ع) و ابعاد عدالت اجتماعی»، کتاب تقد، ش ۱۸.
- نبهی، عبدالرحیم(۱۳۳۰). علم اخلاق، تهران: بی نا.
- نراقی، احمد(۱۳۷۱). معراج السعادة، چاپ اول، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
- نراقی، مهدی(۱۳۶۷). جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی)، ترجمه سیدجلال الدین مجتبیوی، چاپ اول، بی جا: انتشارات حکمت.